

سازمان بیکار در راه آزادی طبقه کارگر

بیکار

شماره ۱۳۵۹

سال دوم - دوشنبه ۱۰ آذر ۱۳۵۹ بها ۱۰ ریال

حماسه دلآوری پیکارگر شهید رفیق مهدی علوی شوشتری در زندان و پیدادگاه جمهوری اسلامی

خاطراتی از رفیق مهدی در زندان

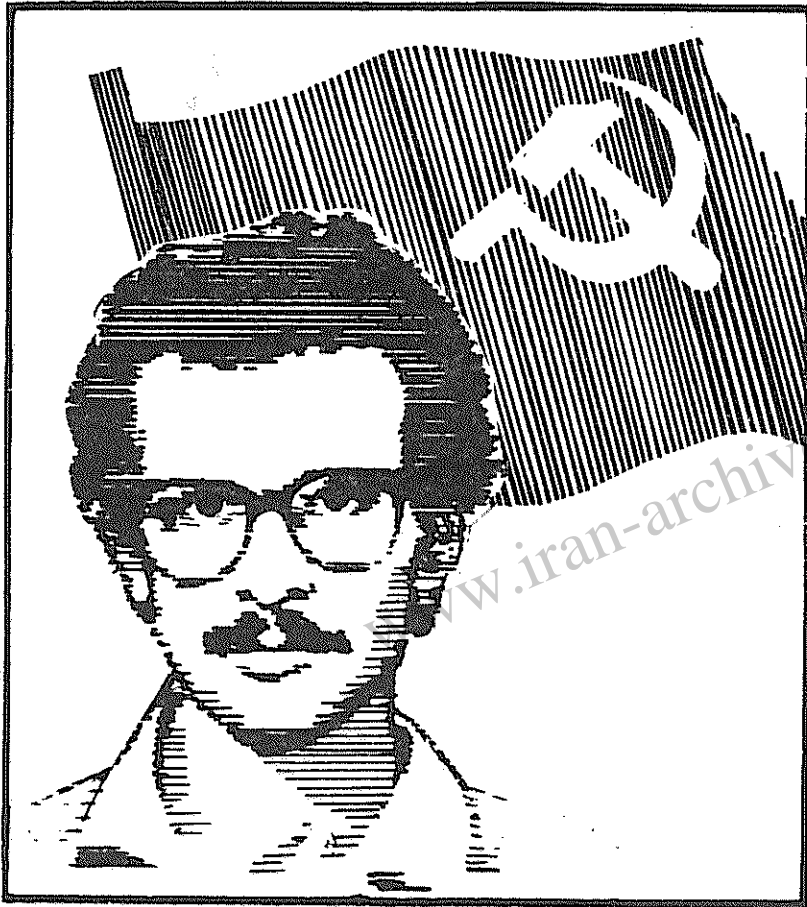
رفیقی بیکارگر و هم‌مرم رفیق مهدی، از زندان کارون اهواز، موفق شده است خاطرات خود را از آخرین روزهای زندگی برانحار رفیق مهدی در پیدادگاه ارجاعی اهواز، برای بیکار بفرستد. و ما اینک با افشاح و سربلندی این خاطرات عروز آفرین را به رحمتگان دلآور سپین تقدیم می‌کنیم. تا رحمتگان مین از خلال این خاطرات کمونیسنها را بهتر و بهتر بشناسند. ما در محتوا و مضمون متن هیچ تعمیری ندادیم و فقط تراکی تغییر دادیم و اینک حماسه رفیق مهدی:

همگامی که رفیق مهدی را بانفاق چند انتلابی دیگر که در حوادث دانشگاه بازداشت کرده بودند، به پیدادگاه "انقلاب" اهواز آوردند. ندی بود که در آنجا زندانی بودم. رفیق مهدی دانشجوی ریاضی دانسنکده علوم دانشگاه اهواز و از مسئولین سازمان دانشجویان و دانش‌آموزان بیکار (هوادر سازمان بیکار) بود که در جریان یورش ارتجاع به دانشگاهها در اول اردیبهشت دستگیر شد. در طی یک ماهی که رفیق مهدی در پیدادگاه زندانی بود، من موافقی که ما را به دستنوشته‌ی او یا حمام می‌بردند. تا او بنام می‌گرفتیم. این خاطرات، در حقیقت یادگار صحبتهای من با مهدی بود. من این صحبتها را بصورت محاوره می‌آورم. جملات رفیق مهدی خود بسیار گویاست و نشان میدهد که یک کمونیست چگونه به خلقت عشق و بهارتجاع و امپریالیسم کینه می‌ورزد. نما نیز پس از خواندن این خاطرات، صداقت، صمیمیت، فروتنی و عشق آنتین رفیق را به رحمتگان و نیز به نسکلاتش سازمان بیکار، بیسر لمس خواهید کرد و به حماسه زندگی و نهادت بسویکوار رفیق مهدی بیشتر و بیشتر افتخار خواهید کرد.

★ ★ ★

● آشنایی در اسارت

مسوخته شده‌ام که مهدی در پیدادگاه است میخواهم ببینم. از فرصت استفاده میکنم و وقتی ما را به دستنوشته میبرند، خودم را به او می‌رسانم. من و او همدیگر را از مدتها پیش میشناسیم، من در جریان فعالیت انتلابی با او



مشغولند، اخبار جنبش چهار دیوار تک زندان را مسکت و دنیای برنظام مبارزه طبقاتی را رنده و مواج در خاطر مهدی ترسیم میکرد و او را به شرف در می‌آورد.

● در جامعه سرمایه‌داری هیچ گناهی بزرگتر از کمونیست بودن نیست!

— خوب، حالا تو تعریف کن! از وضع زندان و برونده‌ها... مهدی — از همان موقع که ما را دستگیر کردند و به کسب بردند، ما بقیه رقتا فرار کداسیم، دفاع ایدئولوژیک میکنیم و بگوئیم که برای دفاع از آزادی و انقلاب، از دانشگاه و دفاتر سیاسی دفاع میکنیم، در کمینه مرا بخاطر آشنایی با سابقه مبارزاتیم از بقیه جدا کردند و اینجا آوردند.
— خوب بعد چی، بازجویی شدی، بازجویی کی بود؟
مهدی — ای بابا، بازجویی و ابترقیفا نبود، وقتی ما را به

آشنا شده‌ام.
— سلام! مهدی — سلام! تو اینجا چیکار میکنی (رفیق از دیدن من تعجب کرد.)

— تو راهبمانی دستگیر شدم و مقداری اعلامیه و کتاب هم از من گرفته‌اند. تو حالت خوبه
مهدی — خوب خوب (اصطلاحی بود که رفیق همیشه در جواب احوالپرسی با مقداری خنده بر زبان میراند.)
— چه خبر، بچه‌ها چکار می‌کنند؟

— مثل همیشه، مشغول مبارزه‌ام، بعد از وفاسع اول اردیبهشت و دستگیری تو، جوخفقان بیسترنده، اما بچه‌ها هم فعالیت نونوبیستر کردن.

(در اینجا من مفصلاً "اخبار جنبش و بخصوص اخبار کردستان را برای رفیق تعریف کردم. رفیق از شنیدن اخبار مبارزاتی مانند گل میسکت، کوشی خود را در کنار رزمندگان بینترک کردستان میدید که تفنگ بدست می‌رزمیدند و یا خود را در کنار کارگرانی میدید که در کارخانه به اعتصاب و تظاهرات

مرگ بر امپریالیسم آمریکا، دشمن اصلی خلقهای ایران

بیدادگاه آوردند. من و ۵ نفر از دانشجویان انقلابی را برای محاکمه بردند. احمد و سعود هم با ما بودند (منظور رفیقای شهید احمد مؤذن و سعود دانایی است) حاکم سرخ‌جنینی بود. البته بعداً فهمیدم که رژیم قبل از محاکمه بر علیه ما توطئه کرده و عکسهای ما را در شهر پخش کرده و ما را بعنوان سبسی وقایع دانشگاه معرفی کرده است. البته بدون آنکه بحثی کرده باشد. خلاصه قبل از محاکمه ما محکوم شده بودیم!

— چرا شما...؟

مهدی — اکثر ما را فیلاً "بعنوان عناصر فعال کمونیست شناختند. حتماً" یاد هست که احمد (منظور نیکارکسر شهید احمد مؤذن است) برای افضای رژیم و طرد رویونویسندها و معرفی مواضع سازمان، در دانشگاه بحثهای علمی راه می‌انداخت. ما هم که بخاطر فعالیت علنیم در محله کارون می‌شناختند. حتماً" میدانی که من آنجا یک کتابخانه راه انداخته بودم و علاوه بر آن یک دکه کتابفروشی را نیز اداره میکردم و کلی بیگار و ۱۳ آبان و سایر نشریات سازمانی را میفروختم. من و احمد را فالانژها خوب می‌شناختند. خلاصه... 'هکاریم دیدگاه! (منظور رفیق این بود که از نظر بیدادگاه چون مهدی و احمد به آگاه کردن کارگران و زحمتکشان پرداخته، بدر کینه به امپریالیسم در ذهن زحمتکشان بی‌یا نماندند، از نظر رژیم نگاهکار محسوب میشدند.) در این موقع سر و کله نگهبان پیدا میشود و ما اجباراً "از هم جدا می‌شویم.

سه روز بعد، باز چهره همیشه خندان و مهربانی رادر دستنویسی می‌بینم، حالی را می‌پرسم و میگویم:

— خوب رفیق ادامه بده، میگفتی...

مهدی — داشتم راجع به دادگاه حرف می‌زدم، ما ۶ نفر را بر عرض یکساعت و خردهای محاکمه و محکوم به اعدام کردند. حاکم سرخ جنینی جلاد بود و از سوابق مبارزاتیم از زمان شاه کاملاً "با خبر بود.

(در اینجا رفیق بعنوان جمله معترضه گفت که توی دادگاه اگر بفهمند که در زمان شاه مبارزه میکردی، زندان بودی و خلاصه انقلابی با سابقه هستی، دست از سرت بر نمی‌دارند و برایت پرونده‌سازی میکنند.)

بعد ما را به مرکز عملیات سیاه بردند و همانجا بود که احمد و سعود را تیرباران کردند، ما را هم قرار بود اعدام کنند، ولی بعد منصرف شدند. حتماً "سر و صدا بلند نده، اینها از مردم می‌ترسند!

(رفیق آرام و بدون تعجب از جریان محکوم کردن انقلابی برگ صحبت میکرد. این عادت همیشگی رفیق بود که وقتی از جنایات رژیم سخن میگوید، تعجب نکند، چرا که مهدی دشمن را بخوبی میشناخت و می‌دانست که کشتار و سرکوب زحمتکشان و انقلابیون توسط رژیم‌های ارتجاعی تعجب ندارد و چیز تازه‌ای نیست.)

— از دفاعیاتت تعریف کن

مهدی — خوب معلومست، از سوابق مبارزاتیم بر علیه رژیم شاه صحبت کردم، ایدئولوژییم را برسی‌دند، در عین اعتراض به تقی‌ش عقاید، با سر بلندی و افتخار گفتم که کمونیسم... (سر و کله نگهبان پیدا می‌شود و فریاد می‌زند، با هم تماس بگیرید! نگهبان سید محمد افرادی است. که به اتهام ترکت در قتل ۳ نفر از فرزندان سید ظالقانی در حمیدیه اهواز بازداشت شده‌بود؛ اورمردی عقده‌ای و یک بیمار روانی نام عیار است و به همین خاطر، به اضافه جالبوسی و خیرجین بودن زندانیان رفقای فه‌رمان ما شده بود. زندانیهای رژیم جدا

از هر نظر "انسانی" است!)
از هم جدا می‌شویم اما سه چهار روز بعد دوباره نیافتد باشی
رفیق را می‌بینم، خوبی و سر حال است.
خوب رفیق از دفاعیات می‌گفتی

دفاعیات یک کمونیست

مهدی — آره در بیدادگاه گفتم که یک مارکسیست لنینیستم گفتم که کمونیسم در جهت منافع کارگران و زحمتکشان مبارزه میکند. گفتم که بیروزی با ملت و سرمایه‌داری نبود شدنی است، از بیروزی زحمتکشان ایران بر علیه رژیم حاکم در آینده‌ای نه چندان دور سخن گفتم. با افتخار گفتم که هوادار سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر همس و در ارتباط با این سازمان، برای آگاهی زحمتکشان کار سنگینانی می‌کردم. از انقلاب خوسین ایران و دستاوردهای آن و از آزادی و شهدای آن سخن گفتم و ثابت کردم که فعالیت سیاسی در دانشگاه حق سلم ما و در جهت منافع زحمتکشان بوده است. مطرح کردم که دانشن دفاتر سیاسی، حق دانشجویان انقلابی است و آنها هرگز دست از آگاه کردن زحمتکشان و مبارزه علیه امپریالیسم بر نمی‌دارند. گفتم حمله به دانشگاه، حلقه‌ای از توطئه علیه توده‌های میهن است و حوادث دانشگاه و ضد انقلاب فرهنگی و کوشش برای نحو آزادیها در دانشگاه، جدا از سیاست ضد خلقی رژیم در ارتباط با جنبش کارگری، دهقانی، کردستان و ترکمن — صحرا و... نیست. من آنگاه تمامی جنایاتی را که رژیم در ۱۵ ماه حاکمیتش انجام داده بود بر سر مردم و چهره کریه جلادان جمهوری اسلامی را بر ملا کردم گفتم رژیمی که سرمایه‌داری وابسته را بازاری میکند ناچار به سرکوب زحمتکشان و انقلابیون و خفه کردن آزادیهاست، هم چنانکه کمونیستها که به بوده‌ها عشق می‌ورزند ناچار به مبارزه علیه چنین رژیم‌هایی هستند. آنگاه از جنبش دانشجویان انقلابی دفاع کردم و نشان دادم در همان زمان که بهشتی‌ها و بازگانیها قریب صدقه علیحضرت می‌رفتند و بنی‌صدرها و یزدیها در خارج دلالتی امپریالیسم را می‌آموختند، دانشجویان انقلابی سنجید و تیرباران میشدند، اما از مبارزه علیه امپریالیسم دست بر نمی‌داشتند. گفتم مسئول درگیریهای دانشگاه هم نه دانشجویان انقلابی، بلکه نیروی انقلاب و بنی‌صدر است که سترکا " برای خفه کردن دانشگاه این سترک آزادی اقدام کرده‌اند، سپس بحث را به وابستگی رژیم به سیستم امپریالیسم جهانی گشاندم و ادامه و حفظ قراردادهای اسارتبار اقتصادی با امپریالیسم و حفظ صنایع وابسته موناز و نیر همدستی با فئودالها و مسلح کردن آنها را با سند و مدرک مشخص کردم در پایان نیز توطئه خائفانه امام جمعه و حاکم سرخ و دیگر ارگانهای ضد خلقی را در بخون کشیدن دانشگاه افشا کردم. گفتم که چگونه چند روز قبل از درگیری دانشگاه، روی دیوارهای دادگاه سیم خاردار کشیده بودند تا افراد دستگیر شده "احیاناً" فرار نکنند، پاسدارها را در لباس شخصی مسلح کرده بودند و همراه با

عده‌ای جنابدار و جاگوکتی اوباشی، دانشگاه را محاصره کرده و دانشجویان را به رگبار بسته، با زس و قمه و جاقو به دانشجویان حمله کرده و بدختران دانشجو تجاوز کرده بودند و...

— راستی رفیق مهدی، دفاعیات را ضبط کرده‌اند.
مهدی — دادگاه مننی داشت و حرفامونو می‌نوشت، منتهی بعد از اتمام دفاعیات، وقتی می‌خواستیم بای دفاعیات را امضاء کنیم، دیدم که حرفهای منو یا ناقص نوشته یا تحریف کرده است. خلاصه پس از مدتی جوته زدن و ایسور و آنسور آورا درست کردن امضاء کردم.
— بقیه رفا؟ احمد؟

مهدی — در دادگاه همگی از آرمانان دفاع کردیم و با اینکه وقت خیلی کم بود (حدود ده دقیقه) اما با دفاع از آرمان سرخ زحمتکشان، دشمن را بوخت انداختیم. دفاعیات رفیق احمد، رنگ و روئی برای حاکم سرخ مزدور تکه نداشت بود. راستی که دشمن را می‌لرزاند، وقتی احمد از کمونیسم و کارگران و زحمتکشان حرف می‌زد اسک شوق در حماسه میدرخشید، در عوض حاکم سرخ از ماراجسی بخود می‌سجد.
— راستی رفیق یادت باشد دفاعیات خودت و سایر رفا را و همچنین جزئیات دادگاه را بنویسی و رد کن بیرون تا سازمان چاپ کند، این کار را حتماً " بکن.

مهدی — فکر می‌کنی لازم است، آنچه من گفتم، سازمان خیلی بهتر در نشریاتش بیان کرده است.

— اتفاقاً" مهدی خیلی لازم است زحمتکشان باید بداند کمونیستها در پشت دادگاههای در بسته، در ریر سنجید دزخیمان و در اسارت آنان و درست زمانیکه خطر مرگ و شهادت آنها را تهدید می‌کند، جعفر دلاورانها از آرمان سرخ کارگران دفاع میکنند. زحمتکشان باید بدانند کمونیستها جدا آسان بخاطر منافع توده‌ها به استقبال مرگ میروند و در زندان و دادگاه نیز یکدم از مبارزه و اساکری علیه دشمنان توده‌ها دست بر نمی‌دارند.

مهدی — درست می‌گویی، اینکار را حتماً " خواهم کرد البته من تقریباً " اناسی دفاعیاتم را تو گفتم، اما با دگرچرباب، دفاعیات خود و دیگر رفا را به بیرون خواهم فرستاد. (مناسفانه رفیق مهدی موفق نشد این اسناد بر افتخار جنبش انقلابی را به بیرون منتقل کند، تیربارانش این مهلت را به او نداد.)

در اینجا مهدی می‌خواهد زود از من جدا شود، شنیده است که یک زندانی سیاسی جدید آورده‌اند، می‌خواهد با او تماس بگیرد و اخبار تازه جنبش را از او بی‌رسد، عقاب را اگر به بندگی، هم چنان بازهم در اندیشه بلندی کوهساران است. پس از چند روز مهدی را باز می‌بینم، به او می‌گویم که آنچه را که در زندان و دادگاه بر او گذشته است برایم بنویس باید بتوانم آنها را به بیرون بفرستم، مهدی موافقت میکند و ادامه میدهد.

مهدی — خلاصه بعد از محکوم به مرگ کردن ما در بیدادگاه ما را به مرکز عملیات سیاه پاسداران بردند و سنجیده‌های روانی و جسی شروع شد. "احمد" را چندین بار بعنوان تیرباران بردند و به جوبه‌نیر بستند و بعد از سلیک چند سیر هوائی او را دوباره به سلولش برگرداندند. احمد هر بار ستر میداد و صلابتش در مقابل کلوه‌ها دزخیمان را دیوانه‌تر میکرد، رفیق سعود به سکتجه‌گران اعتراض کرده بود ولی پاسداران در عوض او را بتدت کتک زده بودند. پیکار پس از انجام همین اعدایعی نمایشی، احمد، آخرین سخنانش را بصورت شعری نوشت و شعر را به سعود تقدیم کرد (این

درود بر تمامی شهدای بخون خفته جنبش دانشجویان انقلابی

صفحه دو
از
در
سپهر
مهد
مهد
دانه
صد
خوا
زوجه
شهر
وا
استو
سوا
بام
اسد
کله
۸
اهو
ناز
از
ادا
اش
است
مید
شاک
دان
ومد
رحه
مسک
اعت
خط
شده
ولی
دهد
کهر
اب
شکا
سه
اهو
رسد
کسا
فاط
وگ
حس
هر
پرد
سعد
ارا

شعر را مهدی موفق شد به بیرون از زندان برسد و در بیکار
شماره ۶۶ چاپ شد.

کسی این آستان بوسد که جان در آستین دارد

بعد چی

مهدی - بعد هم احمد و مسعود را تبریان کردند ، ما هم
۱۶-۱۵ روز منظر بودیم نا ما را هم تبریان کنند ولی ما
را دوباره به همین جا (دادگاه) برگردانند .

- تو این مدت هیچ فکر میکردی ممکن است از اعدام نجات
پیدا کنی .

مهدی - من کینه جمهوری اسلامی را نسبت به کونیستها
خوب میشناسم . اگر سرمایه داران ، عائقان زحمتکشان و
مبارزان راه رهائی طبقه کارگر را تبریان نکنند ، آنوقت
عجیب است . من همیشه برای مرگ در راه زحمتکشان آماده
بودهام . مبارزه خونین طبقاتی ، سیهائی نیست که دشمنان
با دسته های گل به پیشوا زمان بیایند .

ما از تیار اسپارتاکوس تا لنینکخت هستیم . میان ما و
دشمنانم یکدربا خون فاصله است . ما میدانیم که سرمایه
داران در ضد نابودی ما و درهم کوبیدن انقلاب هستند ،
اما ما با وصف شهادت ، شکنجه و زندان ، عاشقانه در مبارزه
طبقاتی شرکت می کنیم . آخر فردامال زحمتکشان است و برای
این فردا باید نداکاری و از جان گذشتگی کرد . من جزئی از
کل زحمتکشان هستم و برای سعادت این کل بسادگی مرگ را
می پذیرم ، خودت که بهتر از من عاشقانه مردن کونیستها
را قبول داری . منتها گاهی اوقات فکر کرده ام که تحت فشار
نوده ها و نیز بخاطر واکنشی که مردم در هنگام تبریان
احمد و مسعود نشان دادند ، ما را تبریان نکنند ، البته
بنی صدر جانیکار هم برای فریب مردم لیبیرال نمائی میکند ،
اما من میدانم که لیبیرالهای خائن هم مانند حزب جمهوری
اسلامی تا پای جان دشمن کونیستها هستند و میکوشند ما را
درهم بگویند . آری در این مورد هم انگایم مانند همیشه به
مردم است . در مرکز سپاه که بودیم و معلوم نبود اصعب تبر
باران میشود یا فردا شب ، بر روی دیوار این جمله رهبران
لنین را نوشتم : " کونیستها هرگز به صاحبان قدرت تکیه
نمی کنند . آنها فقط به کارگران و زحمتکشان و روشنفکران
انقلابی متکی هستند . " ما همیشه باید این گفته لنین را بیاد
داشته باشیم .

اجبارا " از هم جدا شدیم ، چند روز است مهدی را
ندیدم ، دلم برایش خیلی تنگ شده است ، به زندانیان
دادگاه سپرده اند که بیشتر سخنبری کنند و مانع تماس
شوند ، به بهانه کمک برای تقسیم یخ به سلول رفیق نزدیک
میشوم . سلولی که رفیق در آن زندانی بود ، یک سلول
انفرادی است به طول ۲/۵ متر و عرض ۱/۹ متر که رفیق
مهدی و دو نفر دیگر در آن زندانی بودند . هوای اهواز در
این موقع بسیار گرم و شرعی است .

سلول رفیق و هم چنین بقیه سلولهای انفرادی ، کولسر
کاری ندارند فقط در هر سلول یک پنکه وجود دارد که خیلی
اوقات بعلت قطع برق کار نمی کرد و تازه اگر هم کار میکرد .
با توجه به بسته بودن محیط سلول و شدت گرما تابیری
نداشت . در کنار سلول مهدی ، سه سلول دیگر نیز بود که در
آنها دانشجویان انقلابی اسیر بودند . سلولها در تمام همیشه
قبل بود و فقط یک درجه کرد خیلی کوچک داشت ، که میس

از آن بداخل سلول نگاه کرد . به سلول رفیق نزدیک میشوم .
مهدی ما سوت آهنگ ای رفیقان را می زند . مهدی را صدا
میکم و بدرجه سلول نزدیک میشوم . مهدی با دست آلوده
به خمیر و روی همیشه خندان بلند میشود . سلام ! چطور
مهدی - سلام ! خوب خوب ، بو چطور ؟

- مهم که همیشه خوب ، چکار میکنی ، دست جرا خمیری
است ؟

مهدی - امروز نمادها "نئون" تازه کیرهون اومده ، دارم خمیر
درست میکنم .

واضعی ؟

مهدی - میخواهم کل درست کنم

- کل ؟

هرگز کسی بیشتر از کونیستها زندگی را دوست ندارد

مهدی در حالیکه می خندد ، آره گل ، گل رفیق ، میخواهم یک
گل تشنگ درست کنم و برای خواهرزاده ام بفروسم حتما
خوشحال میشه . چرا تعجب میکنی رفیق ، ما کونیستها همیشه
پیام آوران شادی هستیم و به همه زیباییهای زندگی عشق
میورزیم و برای تقسیم کردن مشترک این زیباییها میان
زحمتکشان است که مبارزه می کنیم . ما برای این زندگی
زیبایست که مبارزه می کنیم و بخاطر زندگی دیگران می میریم ،
خودت میدانی که هیچکس به اندازه ما کونیستها زندگی را
دوست ندارد و به همین خاطر است که برای این زندگی خلق
بزرگترین جانبازیها را انجام میدهد . (از شنیدن حرفهای
مهدی من تعجب نمی کنم . آخر منم مثل او هستم . خمیره
ما کونیستها از سرشت دیگری است . اگر مهدی را در
تاریکترین سایه حال ارتجاع به چنگار می کشند و زندانیان
جهنم و سرمایه مدام او را تاربان می زنند ، باز هم قلب باکش
برای آزادی و سوسیالیسم ، سرسبزی و شادی خلق می بیند .
آخر مهدی یک کونیست است .)

- راستی مهدی ! یکی از بچه ها در اطفاقن مریض شده و
الان سه روز است که مدام استفراغ میکند و سرگیجه دارد ،
تا حالا هر چه به نگاهها گفتیم که او را دکتر ببرند فایده
نداشت . ایندفعه که پدرت برای ملاقات آمد بگو مقداری
دارو بیاورد . (پدر مهدی دکتر بود .)
مهدی - باشه میگم .

رفیقی که مریض بود ، دانشجویی بود که به اتهام داشتن
کتاب و اعلامیه دستگیر شده بود و بعلت بدی غذای
بازداشتگاه و گرمای هوا "شدیدا" ناراحت بود . البته بیکار
پیش "دکتر" زندان رفته بود ، ولی بدتر شده بود . علس
واضح بود ، چون دکتر زندان اصلا "دکتر نبود . او که نامش
آقای "جرنی" بود ، برادر یکی از بازپرسهای دادگاه انقلاب
بود و بهیچوجه مدرک دکتر نداست . بلکه صرفا " چند سال
تیزرقاتی یکی از دکترهای اهواز (دکتر علم) بود و حالا
در "دادگاه انقلاب" طبابت میکرد . موقع معالجه آقای جرنی
می نشست و مثل رمالان چند قلم قرص "گچی" جلوی
می گذاشت و وقتی مریض بیش می آمد ، بدون آنکه معاینه کند
و یا به حرف مریض گوش دهد (آخر او که چیزی از طبابت
نمی دانست .) چند قرص به او میداد و در هنگام طبابت نیز
سعی میکرد ادای بازجوها را در آورد و از زندانی مریض حرف
بگفت .)
- حتما " بادت باشد . رفیق خائن حیلی خرابه ، چند باره

نگهانها کنه که حاضر است با خرج خودش او را پیش یک
دکتر ببرند ولی آنها قبول نکرده اند .

مهدی - بادم نمی ره ، ولی بوهم به رفیق مریض یادآوری
کن ، که از زندانی سیاسی است و نه کروگان جاسوس آمریکائی !
(مدتی بود که مقامات رژیم بدستور آیت الله خمینی یکی از
کروگانها را بعلت بیماری مجهولش آزاد کرده بودند و برت
دوستی خودشان را میستوند ولی در عوض زندانیان سیاسی
بسیار حتی اگر می مردند هم نباید به دکتر فرستاده میشدند .
مهدی راست میگفت آخر جرم کروگانها ، فقط جاسوسی بنفع آمریکا ،
شرکت در طراحی و برنامه ریزی کسار و سرکوب خلفای ایران
و منطقه و . . . بود ، در حالیکه حرم زندانیان سیاسی و از
جمله رفیق بیمار ما خیلی سنگین تر بود . کوشش برای آگاهی
دادن به کارگران و زحمتکشان !)

روزها پس از دیگری سبزی میشوند و من چندین بار
موفق به صحبت با مهدی شدم . بیکار در این مدت رفیق را
بجرم اینکه سعی کرده بود ، به یک زندانی جدید مقداری
میوه و یک فاشق "لاکی" بدهد از سلول خود به یک سلول
ننگری ، کوچکتر و بر از حشرات منتقل کرده بودند ولی مهدی
خم بهابرو نیاورده بود و دوباره او را به همین سلول برگردانده
بودند . بیکار رفیق از زندانهای رژیم شاه برای صحبت کر

(رفیق بیش از ۳ سال در زندانهای آریامهری بسر برد و از
دست شاه خائن خلاصی یافت ، اما مزدوران جمهوری اسلامی
شهادت کردند .) و آنرا با سلول خودش مقایسه میکرد ، او
دیگر برایم راجع به خیلی مسائل صحبت کرده بود . مسافرتش
به خارج از کشور ، بازگشت به ایران یلا فاصله پس از چند ماه
و پیوستنش به تشکلات دانشجویان و دانش آموزان بیکار ، از
فروش نشریه و اداره کتابخانه و کار توده ای در محلات ،
ضعفها و قوتهاش و . . . از خلال حرفهایش امواج شورانگیز
صداقت انقلابی و عشق بزمزحمتکشان بیرون می تراوید گینه اش
به دشمن و فاطمیتش در اعتراف به ضعفها و کوشش برای رفع
آن ، انسان را نحت تاثیر قرار میداد . او برای کار توده ای
براستی بی نظیر بود . خودستقیما "نثریاتش را در محلات
زحمتکش اهواز می فروخت و بساط کتابفروشی اش بتدریج به یک
کتابخانه پرمرتبی بدل شده بود . او بسیار زود با زحمتکشان
می جوئید . یکی از خاطراتش از فروش نشریه را برای شما نقل
میکم ، او از این خاطرات بسیار دانست .

پیوند با زحمتکشان

چه شورانگیز است

مهدی - یک روز سربای سازمانی را با چند بوستر از رفقای
شهید کردسان ، کاک فواد ، کاک حسن بیروصری و . . . را
برای فروش جیده بومدم . در حین فروش سه کارگر ساختمانی
که لباس کردی به تن داشتند ، از جلوی بساط رد شدند .
عکس کاک حسین ، پاهایشان را بست کرد . ایسازند و به
عکس خیره شدند و سپس بزبان کردی شروع به صحبت کردند
فهمیدم که کاک حسین را می ساخنه اند . نه آنها بردک
شدم و کفتم که این عکس ، عکس یکی از انقلابیوں کرد اسب .
آنها سواد نداشتند و من نام صاحب عکس را براساس حواصدم
آنها گفتم که کاک حسین را می ساخنه اند . آنها نجح
میکردند که عکس کاک حسین اسجا جکار میکند . من مقداری
از مبارزات قهرمانانه خلق کرد صحبت کردم و کفتم سجدای
خلق کرد ، شهیدای خونین کن انقلاب ایرانسد . من اسروند
مبارزات کردسان با زحمتکشان ایران برسانی ساده سخن

برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق

گفتم.

آنها حرفهای مرا قبول داشتند و با خوشحالی از آن استقبال کردند. آنها تأیید کردند که خلق کرد تنها نیست و مبارزات زحمتکشان سراسر ایران با یکدیگر پیوند دارد. این مقدمه دوستی ما بود. من آدرس آنها را گرفتم و هر هفته پیکار برایشان می‌بردم و اخبار کردستان و سایر مقالات را برایشان می‌خواندم و بزبان ساده مطالب را توضیح میدادم.

● عشق به تشکیلات انقلابی جلوه‌ای از عشق به خلق است

یک روز (وقتی ما را به دستخوشی می‌بردند، خودم را باردیگر به نزدیک سلول رفیق رساندم. دیدم رفیق خندان تر و خوشحال‌تر از همیشه پشت در سلول ایستاده و بیرون را نگاه می‌کند.

وقتی مرا دید بیشتر شگفت و گفت اگر نگهبان نیست بیا اینجا تا یک چیز جالب بهت نشان دهم. به یکی از رفقا سپردم که سرنگهبان را گرم کند تا من آن "چیز جالب" را در سلول مهدی ببینم. وقتی به دریاچه سلول نزدیک شدم سرش را کنار کشید و آئینه‌ای را جلو پنجره گرفت. وقتی به آئینه نگاه کردم سطح داخلی دیوار سلول دیده میشد که روی آن شمار بسیار درشتی نوشته شده بود "درود بر سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" البته آئینه کوچک بود و تمام شمار را نمکس نمی‌کرد. بدین جهت رفیق آئینه را طوری می‌چرخاند که کلمات یکی یکی در آئینه ظاهر میشد. درود..... بر سازمان..... پیکار.....

وقتی شمار را نشان داد آئینه را کنار کشید، سرش را جلو دریاچه آورد و با شوق زانداالوصفی گفت: صفا می‌کنی! گفتم: عالیبه. چطور توانستی آنرا بنویسی؟ گفت: سه چهار ساعت رویش کار کردم، سه روز است از اینطرف و آنطرف خاک سیگار جمع کرده و رویش یک کمی مر یا ریختم، آنوقت قاشق لاکه شد، "تلم مو" و مر یا و خاک سیگار هم شد "مرکب". این یکی شمار، از همه شمارهایی که روی دیوارهای اهواز نوشتم بیشتر بهم چسبید، رژیم در زندان محاصر شده توسط پاسداران خود هم از دست شمارهای مادر امان نیست.

(رفیق شمار نوشتن را روزهای بعد هم ادامه داد، بته شمارهای بعدی ریزتر بودند و با خودکار نوشته شده بود "مرگ بر امپریالیسم، مرگ بر ارتجاع"

- سازمان پیکار ...
"حق تعیین سرنوشت، حق مسلم خلقهاست"
سازمان پیکار ...
"برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق"
سازمان پیکار ...

(آری رفیق در اسارت نیز قهرمانانه نشان داد که فقط بینه رهایی زحمتکشان می‌اندیشد. او در سیاه‌چال تاریخ جمهوری اسلامی، فردای روشن سوسیالیسم را میدید، عشق بلشویک وار او به سازمان و تشکیلاتش، نشان میداد که تا چه حد به طبقه کارگر عشق می‌ورزید. او با این عشقش بما میگوید، هر کسی به طبقه کارگر عشق می‌ورزد به سلاح و ابزار طبقه کارگر برای رهاییش نیز باید عشق بورزد، آری طبقه کارگر برای رهایی خود هیچ سلاحی بجز تشکیلات و سازماندهی ندارد و مهدی بعنوان یک روشنفکر انقلابی در هنگام مرگ نیز اهمیت این سلاح را نیک در می‌یافت. عشق او به سازمانش، جلوه‌ای

زیبا از عشق پایان‌ناپذیرش به زحمتکشان بود.)

رژیم که در مهدی یک آتشفشان انقلابی نهفته میدید، رژیم که دفاعیات مهدی در بیدادگاه پشش را لرزاندند بود، بدنبال بهانه میگشت تا این شعله بر فروغ را خاموش سازد، او که رفیق را به مرگ محکوم کرده و از ترس توده‌ها، زمانی چند درنگ کرده بود، منتظر فرصت بود تا مهدی را از خلقت جدا کند چه عیب و بیپوده! چرا کسه مهدی همیشه در قلب توده‌ها زنده است در همین هنگام در یکی از خیابانهای اهواز انفجاری رخ داد که منجر به شهادت و مجروح شدن عده‌ای از مردم بیگناه گردید. و این فرصت خوبی بود، برای احزای توطئه جنایتکارانه رژیم جمهوری اسلامی.

روز بعد از انفجار خبر کشته شدن مردم بیگناه را بیگدیگر دادیم. رفیق بلافاصله مطرح کرد که دشمن از این فرصت استفاده خواهد کرد تا به انقلاب ضربه بزند و این جنایت هولناک را که بدست مشتی ساواکی آزاد شده توسط همین رژیم و یا مزدوران بعث عراق انجام گرفته بگردن انقلابیون بیاندازد و زمینه را برای اعدام او و هم‌زمانش آماده کند. جنایت رژیم برای اعدام رفیق مهدی و دکتر نریسیا آنچه‌ان هولناک بود که رژیم جز با تبلیغات دروغ، جرئت انجامش را نداشت.

● مهدی بزرگ پیروز میشود جاودانه میشود

مهدی بمن گفت که وصیت‌نامه‌اش را نوشته و بخارج از زندان فرستاده است. مهدی از من خواست به سازمانیان بگویم، مهدی تا دم مرگ یک کمونیست بود و به پیمان خونینی که سازمان پیکار با خلق خویش بسته است تا دم مرگ وفادار بود. او گفت که غم ندارد، چرا که رفیقانش راه سرخش را تا پیروزی رنجبران خواهند پیمود. سرخی پرچم داس و چکش کمونیستها از خون مهدیهاست. او قاطع و آرام سخن میگفت و مانند فردی بود که در یک آزمایش تاریخی سر بلند بیرون آمده است.

او گفت زندگیش همواره در خدمت به زحمتکشان بوده است و مرگش نیز لاجرم در راه زحمتکشان خواهد بود. او گفت هنگام تیرباران نخواهد گذاشت چشمانش را ببندد و خود مانند رفیق احمد، فرمان آتش خواهد داد. او گفت این سه شعار را در لحظه تیرباران با تمامی وجودش فریاد خواهد کرد

مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع!
برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق!
زنده باد سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر!

نظر رفیق درست بود، دو روز بعد تعدادی از زندانیان سیاسی را از زندان کارون به دادگاه انقلاب آوردند. رفیق شهید نریسیا نیز جزو آنها بود، آنها را به دادگاه برده و محاکمه‌شان کردند.

بعد از ظهر پنجشنبه ۵ تیر، در حالی که هنوز دو سه روز از جریان انفجار اهواز نگذشته بود، برای آخرین بار از دریاچه سلول قیافه بنشاش رفیق را دیدم مانند همیشه خندان بود و دانسته بود که لحظه شهادتش نزدیک است، اما تنها صلابت و استواریش بیشتر شده بود، حالش را پرسیدم گفت: مهدی - خوب خوب، راستی موقع خداحافظی دیگر رسیده است.

چطور؟

مهدی - هیچی، امروز یکی از بازپرسان آمد و پرسید که دادگاه رفته‌ام یا نه؟

تو چی گفتی؟

مهدی - گفتم که رفته‌ام و بجرم عشق به زحمتکشان به مرگ محکوم شده‌ام.

فکر می‌کنی جریان از چه قراره؟

خوب معلوم است، من به وان تروی، بابوشکین، و خسرو گل‌سرخ می‌پیوندم. خون من نیز به سرخی پرچمان خواهد افزود. فقط به بچه‌ها بگو، بار مرا در مبارزه طبقاتی آنها باید بدوش بکشند، با شهادت هر رفیق وظیفه‌شان سنگین‌تر میشود. به رفقا بگو....

رفیق نتوانست جمله‌اش را تمام کند، نگهبان سر رسیده بود شب جمعه ۶ تیر رفقا مهدی علوی و نریسیا را به مرکز سپاه بردند، من و عده‌ای دیگر از رفقا تا صبح بیدار نشستیم. ما میدانستیم که امپریالیسم و ارتجاع بسیاری از یاران ما را خواهند گرفت. از مدتها پیش نیز میدانستیم که مهدی تیرباران خواهد شد. اما برایمان از دست دادن مهدی دردآور بود. آیا دیگر مهدی را نخواهیم دید، آن چهره مهربان و روحیه‌بخشی، آن صلابت و استواری بلشویک وار، آیا زحمتکشان اهواز دیگر او را نخواهند دید که برایشان

از انقلاب و سوسیالیسم سخن بگوید و بذر نفرت از امپریالیسم دردانشان بگارد؟ او و نگ و نفرت بر ارتجاع و امپریالیسم! این سرو آزاده، این گل سرخ انقلاب، این عقاب تیز جنگ سوسیالیسم را از خلق خویش می‌گیرید، اما خلقها نه یک مهدی، ملیونها مهدی پرورده و خواهند پرورد

قلبمان از نفرت به رژیم آکنده است، گوئی ایک مهدی نیز در ما جاری شده است و ما برآستی که بار او را بیشتر بر دوش خود حس می‌کنیم. مهدی به ستارگانی پیوست که راه سوسیالیسم را در شب تیره سرمایه‌داری به توده‌ها نشان می‌دهند. آری میدانیم که مهدی را کشته‌اند!

شب را ساکت در کنار یاران دیگر نستیم و سه مهدی اندیشیدیم و به صبح رسیدیم. صبح ساعت ۸، رادیوی ارتجاعي جمهوری اسلامی، خبر تیرباران رفیقانمان مهدی علوی شوشتری و دکتر نریسیا را پخش کرد.

ظهر همان روز یکی از زندانیان وحشت‌زده از شجاعت و بی‌باکی مهدی موقع اعدام سخن گفت:

"اجازه نداد چشمانش را ببندد و موقع اعدام شمار داد". چنین خون پاک رفیق دلایرمان مهدی به رودخانه‌خروشان شهیدان تاریخ پیوست، شهیدانی که همواره با طبقات ستمگر رزمده بودند و پیراهن خونینشان پرچم مبارزه خلقها برای انقلاب و سوسیالیسم بوده است. مهدی آنگاه که زنده بود

اختری فرزوان بود که نه تنها رژیم نتوانست آنرا افسرده سازد، بلکه او را تبدیل به ستاره‌ای درخشان نمود، ستاره‌ای که به توده‌ها راه نشان میدهد و عقب انقلابیون و کمونیستها گرمی و روشنی می‌بخشد.

مهدی و مهدی‌ها نمی‌میرند آنها در هر جا که مبارزه طبقاتی است دیده میشوند، چون نسیمی گذر می‌کنند و شور انقلابی می‌پراکنند، مهدی ومهدیها در تاریخ نبرد بی‌امان زحمتکشان برای همیشه جاری و روان شدند. مهدی جاودانه شد! هرگاه که از سوسیالیسم سخن بگوئید و هرگاه که از نبرد بی‌امان طبقاتی زحمتکشان، از مهدی سخن گفته‌اید.

مهدی اکنون جزئی از نبرد تاریخی و کهنسال طبقات ستم‌دیده بر علیه طبقات ستمگر شده است. خون مهدی اینک بقیه در صفحه ۶

پیش بسوی ایجاد حزب طبقه کارگر

یادنامه رفیق شهید هدی علوی شوشتری

زبان رفیقای:

هدی علوی شوشتری فرزند دلیر خلق در سال ۱۳۲۳ شهرا هواز متولد شد. زمانی که دوران طفولیت را بر میگرد خا سواد هاش چندان مرفه نبودند. وقتیکه بدی در کلاس چهارم دبستان درس میخواند، پدرش ای ادا مه تحصیل در رشته پزشکی به تهران میبرد بدی از همان دوران کودکی علاقه عجیبی به مطالعه داشت و اولین آشنایی ذهنی و تئوریک او از کتابهای دبیرستانی شروع میشود. هدی شاگرد صمد میگردد. با اندن هریک از کتابهای صمدی آموزش که چگونه به متکشان نزدیک شود به آنها عشق ورزد.

اولین تجربیات سیاسی خود را از سن ۱۴ سالگی روح میکند و در جریان تظاهرات و اعتصاب شرکت خدا توپورانی تهران که بخاطر گراسی بلیط پوش صورت گرفت بجزیم بخش اعلامیه مورد تعقیب واک قرار میگیرد. بعد از آن در سال ۵۵ که مصادف برگزاری جشنهای منحوس ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی است، قبل از شروع جشنها همراه عده ای دیگر از افراد مورد ترس و وحشت رژیم بودند، دستگیر میشود و حدود ماه در زندان بسر میبرد.

بعد از فارغ التحصیل شدن پدرش دوباره به شهر هواز باز میگردند ولی این بار مهدی با روحیه ای زه و با دیدی تازه به زندگی مینگرد. وجودش سرشار بحرک و فعالیت است. در دبیرستان بزرگمهر هواز اما تحصیل میدهد. از کارهای که در دبیرستان انجام میدهد، سرو سامان دادن به وضع متروک و بیسلا شفا ده کتابخانه دبیرستان است. با فعالیت زیاد بخوانند شریار، بی در محیط دبیرستان روی کردن بگذارد.

رفیق مهدی، در سال ۵۲ که محاکمه گلسرخسی و نشانی شروع می شود، نمیتواند آرام گیرد. با یامردی خا و ماس در فرزند دلیر خلق و دفاع آبان از نسکسان در سیدادکا ههای شاهلادای ترغیبی روی او کدارد. سا واک او را در حین بخش اعلامیه میماسبند اما خواهر مرده نه آنها دستگیر میکند. با توجه به لشگاهی که رفیق مهدی داشت از نظر سا واک ساخته بود و سا واک مترصد فرصتی بود که او را دستگیر کند.

بی رفیق مهدی توانست با رنگی سما آنها را فریب بدورن نتیجه بیشتر از دو ماه در زندان نبود و آزاد شد. در فروردین ماه ۵۳ با لور رفتن یک محفل دانشجویی رفیق مهدی با آن در ارتباط بود، دستگیر میشود و بنبار سا واک خوشحالتر از دفعه پیش بحیال خام خویش تا را بیدام انداخته است. این بار رفیق مهدی سه سال حبس محکوم میشود که دو سال آن را در زندان هواز بسر میبرد. در زندان رفتارش طوری بود که نام دانشیان عادی او را دوست داشتند. در هواز از اولین مانی بود که در برابر مثنی چریکی غیرنودهای، موضع طبعی داشت. همیشه میگفت: "ناکار ساسی - سکلالی که بر بوده ها مسوان به پیروزی رسید". نکمال آخر

س را در زندانهای تهران بسربرد. پس از آزادی چون زبان انگلیسی تسلط کامل داشت به تدریس زبان داچ و کمال سعید برای ادا مه تحصیل به آمریکا رفت. در آفریقا خونین سپتام ۵۷ دیگر نتوانست بیشتر ابدوری از وطن را تحمل کند. عشق به توده ها و

است ۱۵ آذر ۵۹ دست و دست نه دام سرزشتان. نمونه فرهاد برد. گزسی که این نامه را برایشان نوشتند کسی که آزادی آدرسی هواز - میان سرتی - پراش ۲ پهلوی دکتر گلوی برسد. سترگ مهدی علوی

آدمیان و مان جان زان نام در کوروز جنیت سیدان شیرانی بریم. با آنته تیش خن بر آبان بند نام و با ملاحظه نارقتان از کز نام و با امید نام را ببخشید. با محمود و ادینا و راسی در همه، لاله در حسن حال. دسل و زرن و فرغ و رضا و حسن را از زبرد

سلام!
با ن د آمان جان جانان گلوراس؟ با ساسانم رسیدم. شوارم شود به من خواهی آرا با گراسی داشته باشم. فردا اطلاعات اسب، اصلا لا خان نامه می دهند. فعدا تا فردا خدا حافظا.

به سلام کارنامه
مهدی علوی
درد بر تاملی شهید ای بخون خفته بخش دانشجویان انقلابی

همراه آنان بودن و تریک بودن در مبارزاتشان او را به وطن گشاند و حتی دوستان خود را دعوت به آمدن به ایران میکرد. چنانکه در نامه ای برای یکی از آنها نوشت: "سیدام چکار میکنی و در باره وضع و احوال جدید چه فکری میکنی و خالهما تا چه دم معمم هستی که انگلیس شما نی؟ من هم در اینجا با همان شفا در دورنی همیشگی رویرو هستم. از یک طرف رفتن از اینجا میدانم برایم هیچ چیز به ارمان نخواهد آورد و از طرف دیگر ماندن در اینجا در این شرایط کار آسانی نیست ولی اینرا میدانم که برای من و بسیاری کسان ما نماندن رفتن، مرگ است. توانم شایب زندگی، هر چند که این زندگی محلوطی از بیم و امیدخواهد بود ولی میتوان مطمئن بود که این جویباری که در آن به صید نشسته ای بسکه مردانی جسم خواهد سد و سوان مرواریدی صد کرد" اس بار سر مهدی به شهر خودی او را با رنگ سرور بر سر بار را را رسل، در داد اسکده حیدی تا نور به ادا مه محصل می سردار و فعالیت سیاسی خود را سا کا در در سیداس آوران و با سحوسان هوا دار سکار در راه آزادی طیفه کارگزاران مه داد. در جریان کسار لحظه ای از خدمت که خدمت عشق و وریدن به خلق ورهائی رحسکسان بود عاقل شمس. سه ماه روز کار میگرد و کار میگرد و هر وقت که او را ممددی تالایی خندان و سری بر سرور بر سر ممدی.

مردم رحسکسان رسون کارگری نیامه سساس و مهران رفیق مهدی را که در آنجا که ای داشت و تریات کارگری را مرتب بر اساس سرور و همچون فرزندی برای سما خا سواد ههای رستون کارگری عزیز دوست داسنی بود. فراموش نخواهد کرد. در جریان سسل

کسرم، همه ان را دوست دارم - اصلا لا را با این رفیق که شمس است (غلامحسن صالی) ادا مه میماند. در کوروز است. در ایام که برای مردم صدقا و راسم را. توضیح دهی و به آریا بگرید که اگر برایم وفادار ماندم چون فکر کنم رالم درست بوده و فالام ران خودم هیچ کس می نمی بینم بخرانم که طرفدار زومنگان هستم. امید دارم را ببخشید

فرزندان صمدک
۱۳ آذر ۵۹

مهدی علوی
درد بر تاملی شهید ای بخون خفته بخش دانشجویان انقلابی

خوستان و رفیق مهدی با تلاش خستگی ناپذیر چندین شبانه روز به دها سبیل زده میرفت و بسیاری سبیلزدهگان میسافت. در دومین روز کیم به سبیلزدهگان هنگامیکه سوار بر قالی از رودخانه میگذشت در اثر طبعیان آب کارون با یکی از رفیقان قالیشان واژگون میشود و آنها با شنا کردن خود را از رودخانه و خطر غرق شدن نجات میدهند که بعد از ۲۴ ساعت سختی از آنها و نکراسی از سلامتشان به هواز بازگشتند. مهدی می با سنی آروز زنده مانده اند و در جریان انقلاب فرهنگی ارتجاع به حرم واهی سنگ برانی دستگیر کرد. و بعد از تحمل شکنجه های بسیار دو ماه در زندان رژیم جمهوری اسلامی ماندن در سرکار ه خونین جمعه ۵۹/۴/۶ به جوخه ادا مه سرده نمودیدین ترتیب وری سکی بر تاریخ رژیم جمهوری اسلامی اضا ه کرد. اس کوردلان مرتجع نابیدانند که اگر مهدی شهیدند، مهدی ها را هنی را ادا مه خواهند داد و تا رسیدن به پیروزی یعنی برقراری جمهوری دمکراتیک خلق، به رهبری طیفه کارگرای لحظه ای بی نخواهد داشت. از خطبتهای به یادماندنی و برجسته رفیق شهید مهدی بیوسر سریع با توده ها بود. استعداد ذوق انعامه ای در یادگیری زبان داشت و زمانی که در زندان رژیم جلاد شاه بود زبان عربی را از زندانیان عادی بخوبی یاد گرفت و از این طریق با مردم محله های عرب نشین بیوسر نزدیک داشت. مهدی ها و سربیمها ها و حفتری ها ادا مه دهند راه این شهیدان به خون خفته خلق خواهند بود و با ستقامت این گلگون گفتن را از این رژیم وابسته و مرتجع خواهند گرفت.

عده ای از دوستان رفیق شهید مهدی علوی ۱۳۵۹/۴/۱۴

افتخار بر: مهدی بودن مهدی زیستن و مهدی مردن

جذب و رهنمود کهنه‌کمیونست‌ها در زندگیشان با نیرومندترین
مردنهای حاکم جامعه طبقاتی می‌سنزند، بوده‌های، آگاه را
آگاه و متحد و سازمان‌دهی می‌کنند و با انگه به نوده‌ها،
میان را تکان میدهند آنها بزرگترین قدرتها را در هم
می‌گویند، امپریالیسم و سرمایه‌داری از آنان آزادی ندارد،
آنان خواب‌استنارکنندگان را برمی‌آویزند، آنان چون نسیم
میگردند و بذر انقلاب می‌کارند، آنان چون طوفان می‌غرد
و با نیروی لایزال نوده‌ها، دشمن طبقاتی را درهم می‌کوبند،
آنان نه تنها در زندگی، بلکه در مرگ نیز نیرومندند، آنان
با مرگ خود بر دشمن حقیر پیروز می‌شوند و مرگشان را تیریه
سلاحی برای آگاهی نوده‌ها، برای ساختن صلالت و استواری
کمیونسم بکار می‌برند!

نیروی کمیونست‌ها در کجاست؟ در عشق بی‌پایان به
کارگران و زحمتکشان، در امیدختی‌شان به پیروزی در فردای
سرخ و زیبای سوسیالیسم، در ایمان به قدرت لایزال زحمتکشان
برای تغییر جهان، در توان نیرومندشان برای پیوند با
زحمتکشان! آنان همانند آن پهلوان داستان یونانی که هرگاه
به مادرش زمین تکیه میکرد، هیچ دشمنی نمی‌توانست او را
درهم گوید، اما اگر به مادرش زمین تکیه نداشت، او را
درهم می‌کوبیدند. نیروی را در انگه به زحمتکشان میگرد و
از عشق و ایمان به آنها!

نیروی مهدی نیز در همین است، در زندان می‌بینیم
که به خاطرات خود در پیوند با زحمتکشان می‌اندیشد، در
آرزوی فردای زیبای سوسیالیسم به‌هیچ‌ان می‌آید و در و دیوار
سلولش را هم حتی پر از اشعار میکند و عشق به خلق را در
شازهایش و در علاقه می‌پایانش به سازمانش منجلی می‌کند.
او در اسارت درخیمان نیز به زندگی عشق می‌پوردد و برای
خواهرزاده‌های گل درست میکند، او بدنیاال اخبار جیش با
هر تازه‌واردی تماس میگیرد و به شرف می‌آید، او میداند که
تیرباران میشود، اما یکدم نریزل نشان نمیدهد و در تمامی
حرکاتش، چه دفاعیات قهرمانانه‌اش در میدانگاه، چه در
نغار دادن هنگام تیرباران و... همین عشق بی‌پایان به
زحمتکشان است که او را نیرومند و باصلالت می‌کند. مهدی
در زندان نمایند خوبی برای کمیونست‌هاست، صلالت او
بشت دشمن را می‌لرزاند. "آه اگر کمیونست‌ها در اسارت و
هنگام مرگ اینقدر نیرومندند، بی‌در آزادی و در میان
زحمتکشان و رفیقان‌شان چه توان عظیمی دارند!"

مهدی بودن یعنی کمیونست بودن چه افتخار بزرگی
است. در راه آرمان سرخ کارگران رژیم‌دین و بخاطر آنان
مردن، پتگی شدن برای خرابی دنیای کهن و مصالح ایجاد
دنیای نوین را پدید آوردن. استوارگران را لرزاندن و
سپس با قدرت نوده‌ها نابود کردن و استعمار شونده‌گان را
آگاه و منتقل کردن!
چه بر افتخار است کمیونسم!
چه بر افتخارند کمیونست‌ها!
افتخار بر کمیونسم!
افتخار بر مهدی و مهدی‌ها!

فرازهایی از

زندگی پر افتخار رفیق شهید مهدی علوی شوشتری

میگردید و او را یکی از مغزهای ریاضی می‌دانستند.
او حریب از اوضاع و احوال و حیرانات ایران با اطلاع و
مشرف بود هرچه رودر بنابران بازگردد. عشق بدوده‌ها
و همراه آنان بودن و شریک بودن در مبارزاتشان او را به
وطن کشاند و او به اهواز بازگشت.
رفیق در دانشگاه خدی‌سپور به ادامه تحصیل پرداخت
فعالیت سیاسی خود را با کار در دفتر دانشجویان و دانش
آموزان هوادار بیکار ادامه داد.
مردم زحمتکشان زینتی کارگری اهواز، عیافت بناس و مهربان
رفیق مهدی را که در آنجا دهکده‌ای داشت و تشریفات کارگری
را عربت برایشان می‌برد و همچون فرزندی برای تمام
خانواده‌های زینون کارگری، عزیز و دوست داشتی بود.
فراموش نخواهد کرد.
در جریان سبل جورستان رفیق مهدی با تلاش خستگی -
نابدر چندین شبانه‌روز به دهات سیزده می‌رفت و بیاری
سلیزدگان می‌شناخت.
در جریان باصطلاح انقلاب فرهنگی رژیم جمهوری اسلامی
به انبام واهی سگپرانی دستگیر شد و بعد از گذراندن
دو ماه در زندان رژیم جمهوری اسلامی و تحمل شکنجه‌های
زیاد، در سحرگاه خونین جمعه ۶ تیر ۵۹ بدست جلادان
رژیم جمهوری اسلام به شهادت رسید.
بادش کرامی باد!

در سال ۱۳۳۳ در شیراهواز متولد شد.
در سن ۱۴ سالگی در جریان نظارعات و اعصاب حرکت
واحد انیسویسری بخاطر کرامی سلیط انیسویس در اسفند ماه
۲۸ فعالاند شرکت کرد و به بخش اعلامیه پرداخت.
در سال ۵۵ صادق با برگزاری جشنهای منحوس ۲۵۰۰
ساله، قبل از شروع جشنها همراه عده‌ای دیگر از افراد
دستگیر میشود و حدود ۸ ماه در زندان سر می‌برد.
در دبیرستان با استعداد فوق‌العاده‌ای که در یادگیری همه
حیز داشت، دبیران را متحیر کرده بود. او در این دوران
موفق شد فرسندهای بسیار.
در سال ۵۶ در حین یکی اعلامیه بمناسبت اعلام
ناحواسر داده شهید گلرخی و دانشیان دستگیر گردید،
ولی رفیق مهدی با زرنگی توانست دشمن را قویب دهدودر
نتیجه ۳ ماه بیشتر در زندان نبود.
در فروردین ۵۳ با لو رفتن یک محفل دانشجویی که رفیق
مهدی با آن در ارتباط بود، دستگیر میشود و در این بار
به ۳ سال زندان محکوم میشود.
در زندان رفتارهای طوری بود که تمام زندانیان عادی او را
دوست داشتند و در ضمن توانست زبان عرسی را از
زندانیان یاد بگیرد.
یکسال بعد از آزادی برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت که
آنجا تیر اسنادش از هوش و استعداد فوق‌العاده او تعجب

این شعرا بسن از شعرها را ن بیکار رگر شهیدا حمد مؤذن سرودیه رفیق شهید
مسعود انیالی سرودیه رفیق مهدی علوی این شعرا بسن از شهادت بد دبیرون
از زندان فرستاد. این شعر که بیان کیه ۳ رفیق شهید نسبت به جا معد طبقاتی
است و روحیات آنان را بیان میکند، ما شعره رفیق نام می‌نیم.

شعر احمد و مسعود و مهدی

عزت ما رفیق!
نفرت یک طبقه است!
که سنگینی پتگی مغز امپریالیسم را می‌کوبد
و زحمتکشان را به گرد پرچم خویش متحد میکند
و تفنگش را دسوی عاملین سرمایه‌شانه می‌گیرد.

عزت ما رفیق!
نفرت یک طبقه است!
که سنگینی پتگی مغز امپریالیسم را می‌کوبد
و زحمتکشان را به گرد پرچم خویش متحد میکند
و تفنگش را دسوی عاملین سرمایه‌شانه می‌گیرد.



بقیه از صفحه ۲
دفاعات ...
پرچم ما است.
این پرچم را با شکوه برافرازیم!
نک و نفرت بر جلادان مهدی شهید
و دیگر شهیدان خلق!
پیروزی از آن زحمتکشان است!

کین ما، مبارزه بی‌مان است!
در راستی و صداقت به انقلاب!
و نفرت به سیستم ضد خلقی سرمایه‌داری وابسته!
که از انسان برده می‌سازد
تا تفنگ بدست گیرند
تا پاسداری کنند سرمایه را!
تا دفاع کنند رفقای ما
از سگر بر افتخار زحمتکشان!
تا پاره - پاره شود قلبشان

درود بر تمامی شهدای بخون خفته خلق